

بدرود آن زن

برای این همه احساس گرم پاکیزه،
برای صبر و سکوت،
سیاس گوی توام.

منی که روح شیاطین دمیده در بدنم،
منی که پیکری از سنگ، در لباس زنم،
چگونه چشمه ی جوشان آرزوی توام؟

مرا ببخش و رها کن.
مرا زیاد ببر.
دو راه بود و دو روح و دو سرنوشت و دو نام -
دو نام در ابدیت، کنار یکدیگر.
مرا زیاد ببر.

گذشت کشتی تنها، ز بهنه ی دریا.
نباش منتظرش.
ای چراغ دریائی.
نگو که بود و چه بود؟

برای آتش سوزان جان مشتاق،
سیاس گوی توام.

مهربان ترین!

بدرود!